

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۵
صص ۱-۲۶

تحول مفهوم سرزمین در عصر جهانی شدن

دکتر دره میرحیدر* - استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران
دکتر محمدرئوف حیدری فر - جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران

تاریخ پذیرش: ۸۵/۴/۱۸

تاریخ دریافت: ۸۵/۲/۱۵

چکیده

سرزمین، یکی از پایه‌های اساسی علم جغرافیای سیاسی می‌باشد، اما هم‌اکنون بحث‌های زیادی در رابطه با بی‌اهمیت شدن و از موضوع افتادن مفهوم سرزمین در عصر جهانی شدن وجود دارد. بحث سرزمین‌زدایی آنچنان محافل علمی و دانشگاهی را به خود جذب کرده است که انگار جهانی شدن به‌طور دقیق به معنای سرزمین‌زدایی می‌باشد. این مقاله با رویکردی نو و واقع‌گرایانه سعی دارد تا فرایند جهانی شدن را با نگاهی سرزمینی تحلیل کند. به این معنا که وجود فراملی گرایبی یا فراسرزمینی شدن جریانها انکار نمی‌شود ولی به نوعی سعی در اثبات باز سرزمینی شدن جریانها و پدیده‌های گوناگون در عصر جهانی شدن دارد. بعلاوه، استدلال اصلی مقاله این است که قلمروسرزمینی (سرزمین و مرز) در عصر جهانی شدن از بین نرفته بلکه کارکرد آن متحول شده است. این اعتقاد نیز وجود دارد که قلمرو سرزمینی به دلیل نیاز انسان به تفاوت - و هرآنچه که جغرافیاست - ماندگار بوده و جهانی شدن، فراملی شدن و.. جایگاه و نقش آن را در زندگی اشتراکی انسان از بین نمی‌برد.

واژگان کلیدی: سرزمین، سرزمین‌زدایی، بازسرزمین‌سازی، حکومت، ملت و جهانی شدن.

۱- مقدمه

جهانی شدن در حال اتفاق و پیشروی به سوی آینده‌ای مبهم است. درحالی که این فرایند بسیاری از حوزه‌های زندگی اجتماعی ما را متأثر ساخته و برمحیط فیزیکی ما نیز تأثیرگذار بوده است. فشردگی زمان و فضا در این برهه از تاریخ به معنای خارج شدن انسانها از انزوا و اطلاعاتی شدن فضای جغرافیایی می‌باشد. ورود ماهواره‌ها، رسانه‌ها و تکنولوژی اطلاعاتی به نواحی گوناگون به معنای متفاوت بودن نقش و کارکرد جدید

سرزمینها در دوره جدید جهانی است. پدیده جهانی شدن مفاهیم و اصطلاحات جغرافیایی از جمله ناحیه، مکان، فضا، منطقه و مهمتر از همه سرزمین را متأثر ساخته است. در حالی که برخی معتقد به پایان علم جغرافیا در این دوره می‌باشند، عده کثیری نیز فقط به بحث در مورد نفوذپذیری، کاهش اهمیت مرز و سرزمین پرداخته‌اند. به‌رحال سرزمین چه نفوذپذیر شده باشد یا نه، واقعیت آن است که این مفهوم با گذشته تفاوت بسیاری کرده است. هویت‌های وابسته به سرزمین، بازیگران، مؤسسات و نهادهای سرزمینی نیز به تبع کارکرد جدید سرزمین متفاوت شده‌اند، بالطبع توجه به این نکته نیز اساسی است که حس تعلق و دفاع از سرزمین، نگرش و جهان‌بینی و ایدئولوژی منبعث از آن به همراه کارکرد جدید آن، علم جغرافیا را با تحول مواجه ساخته است.

۲- اهمیت تحقیق

سرزمین و مرز از مباحث کلیدی علم جغرافیای سیاسی است. سرزمین و قلمروسازی سبب تحرکات قدرت در جهان ژئوپلیتیک، بازسازیها و سازماندهیهای فضایی بوده و محوربودن علم جغرافیا بر مبنای این بخش از محیط فیزیکی و این قسم از احساس انسانی می‌باشد. به‌رحال اهمیت این واژه جای بحث فراوان داشته و از نکات محوری و کلید معمای بسیاری از مباحث، مسائل و موضوعات جغرافیای سیاسی است. با وجود این اهمیت، جهانی شدن - به زعم افرادی - در حال از بین بردن آن است؛ وحدت ظرفهای متفاوت مکان و یکپارچه‌شدن فضاهای گوناگون در عصر جهانی و مخدوش شدن حاکمیت به معنای فروریختن دیوارهای سرزمینی و البته علم جغرافیاست. بنابراین کنکاشی اساسی در زمینه حقیقت و ماهیت سرزمین و چگونگی وضعیت جغرافیای سیاسی در آینده از امور مهم و وظایف اصلی جغرافیدانان می‌باشد. نگاهی دوباره و بازبینی مفهوم سرزمین در دوره جهانی شدن به معنای تلاشی مکرر در زمینه یافتن رویکردهای جدید به علم جغرافیا عموماً و جغرافیای سیاسی خصوصاً است.

۳- فرضیه

الف- قلمروهای سرزمینی (سرزمین و مرز) در عصر جهانی شدن از بین نمی‌روند؛ قلمرو سرزمینی به واسطه تغییر کارکرد مرزها تحول پیدا می‌کند ولی نقش و جایگاه سرزمین در عصر جهانی شدن پابرجا خواهد ماند.

ب- امکان تولد سرزمینهای جدید در عصر جهانی شدن وجود دارد.

۴- روش تحقیق

این مقاله با رهیافت نواقعه‌گرایی روشی توصیفی داشته و مبتنی بر استدلال و تحلیل است. اگرچه استفاده از شواهد، مثلاً در مورد به‌کارگیری تکنولوژی در مرزهای آمریکا جنبه اثباتی را از نظر دور نمی‌کند. شواهد عینی موجود با استفاده از تحقیقات انجام‌شده به وسیله دیگران می‌باشد.

روش جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات نیز از روشهای گوناگون و به‌طور کلی برمبنای روش کتابخانه‌ای است. استفاده از کتابها و مقالات خارجی در آرشیو کتابخانه‌های دانشگاهها، مؤسسات، وزارتخانه‌ها و نیز استفاده از اینترنت و غیره از جمله این موارد است. ضمن اینکه مصاحبه با اهل فن و کارشناسان مربوط از نظر دور نشده است، پس از طبقه‌بندی داده‌ها، تحلیل و تجزیه آنها به‌طور عمده از طریق توصیف انجام شده است.

۵- مفاهیم تحقیق

۵-۱- سرزمین^۱

سرزمین در فرهنگ دهخدا، ملک، مملکت، ناحیت، کشور، اقلیم و مرز و بوم تعریف شده است. همچنین در فرهنگ دهخدا، سرزمین جایی دانسته شده است که تعلق به قومی داشته باشد مثلاً سرزمین فارس، سرزمین ایرانیان و یا سرزمین هندوستان (دهخدا، ۱۹۸۵). در فرهنگ عمید نیز سرزمین به بوم و کشور تعریف شده و آن را قطعه زمینی پهناور که قوم و یا طایفه‌ای در آنجا به‌سر برند، می‌داند (عمید، ۱۳۵۸: ۶۱۲).

پس سرزمین به بخشی از کره زمین گفته می‌شود که دارای محدوده، یعنی مرز بوده (قلمروسرزمینی) و به‌وسیله بازیگری توانا به نام حکومت مدیریت می‌شود (میرحیدر، ۱۳۸۰).

پیترهاگت بیان می‌کند: کلمه سرزمین در زبان انگلیسی معانی متعددی دارد، از این‌رو در آغاز کار، تعیین حدود تفسیر این لغت مفید خواهد بود (هاگت، ۱۳۷۶: ۳۵۱). گوتمن براین باور است که ریشه مفهوم اروپایی سرزمین لاتین است و در یونان باستان به مناطقی در اطراف شهر و در قلمرو آن اطلاق می‌شد و این مفهوم پس از پیدایش امپراتوریهای جهانگرا از میان رفت. در مقابل هینزلی پیشینه مفهوم سرزمین را به

1. Territory

امپراتوری روم می‌رساند و باور دارد که پهنه آن امپراتوری (سرزمین روم) شمرده می‌شود (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۴۰).

معنای رایج سرزمین، بخشی از فضای اشغال شده به وسیله یک حکومت است. همیشه سرزمین به معنای فضای اجتماعی محدوده شده‌ای است که به وسیله حکومت‌های گوناگون و به دلیل پیامد استراتژیهای سرزمین‌سازی اشغال و مورد استفاده واقع می‌شود (Johnston, 2004: 824). اگرچه هر شخصی سعی می‌کند که به دلیل تمایلات غریزی که دارد، حریم شخصی^۱ خود را حفظ کند (Glassner, 2004: 11) ولی مفهوم سرزمین در ارتباط با یک سازمان است در (ایسدل، ۱۳۶۹: ۶۲-۶۹) که شامل حکومت هم می‌شود، مفهوم سرزمین اگرچه به نظر با صورت ساده انگارانه‌ای فقط به قلمرو حکومت تقلیل یافته است (مجتهدزاده، ۱۳۸۰) ولی واقعیت آن است که به غیر از دولت - ملت، گروه‌های اجتماعی (مویر، ۱۳۷۹: ۱۱)، سازمانهای سیاسی، اقوام، گروه‌های بومی و از نظر تاریخی قبیله‌ها، امپراتوریها، جنبشهای ضد استعماری نیز دارای سرزمین بوده و یا ادعاهای سرزمینی دارند.

در هر حال در ارتباط با سرزمین باید گفت: بخشی از سیاره زمین است که دارای محدوده بوده و به وسیله یک تشکیلات سیاسی کنترل می‌شود. سرزمین دارای جنبه‌های سیاسی و جغرافیایی همان‌گونه که گوتمن بیان کرده است و یکی از سه عنصر اساسی کشور بوده و حکومت بدون آن بی‌معنا و غیرقابل تصور است. ضمناً سرزمین دارای جمعیت بوده و مفهوم سرزمین بدون جمعیت ساکن، مورد نظر جغرافیای سیاسی و جغرافیدانان نیست.^۲

گوتمن از ارسطو در کتاب طبیعت این مطلب را نقل می‌کند: چیزی که در جایی (مکانی) قرار ندارد، وجود ندارد. بنابراین به این دلیل «سرزمین» را جا یا مکان ضروری برای جمع آمدن مفاهیم حکومت و ملت در نظر می‌گیرد تا مفهوم «کشور» واقعیت پیدا کند و پیشنهاد می‌کند تعاریفی که خود از مفهوم سرزمین ارائه کرده است، مورد پذیرش قرار گیرد (مجتهدزاده، ۱۳۸۰: ۳-۴).

سرزمین در ارتباط دوجانبه با بسیاری از فرایندها، پدیده‌ها و تشکیلات سیاسی است. مفاهیم ملت، کشور، حکومت، دولت، قوم، اقلیت، مرکز، پیرامون و ... ارتباطی

۱. همان‌گونه که در بالا تشریح شد، کلمه سرزمین در ارتباط مستقیم با حکومت (و البته مرز) است و حریم شخصی (Personal Space) در چارچوب تعریف سرزمین نمی‌گنجد.

۲. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به میرحیدر، ۱۳۸۰.

مستقیم با مفهوم سرزمین دارد. خشونت، جنگ، پاکسازیهای قومی، تغییرات و تحولات سیاسی- اجتماعی و اقتصادی از فرایند سرزمین‌سازی و سرزمین‌خواهی منشأ می‌گیرد. تلاش جهت سازماندهی فضا همراه و همزاد انسان بوده و غریزه و فرهنگ سرزمین‌سازی (میرحیدر، ۱۳۸۴: ۶) منجر به حرکت تاریخ از سکونت ابتدایی بشر تا حال حاضر شده است. بازسازیهای مجدد نقشه‌های سیاسی از منظر تاریخ و طبیعت حکایت از تلاش بشر جهت نفوذ، تأثیرگذاری، تملک و کنترل بر سرزمین و فضا دارد. در هر حال تعلق انسان به سرزمین و پیوند او با خاک نیروی ثانوی در انسان ایجاد می‌کند تا پیکربندیهای اجتماعی خویش را بر مبنای آن ایجاد و باز تولید کند. تعاملات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در هر حال متأثر از پدیده سرزمین و فرایند سرزمین‌سازی بوده است.

۵-۲- جهانی شدن

امروزه جهانی شدن به بحث رایج و گفتمان غالب در میان مردم تبدیل شده است. روزنامه‌نگاران، سیاستمداران، بازرگانان، دانشگاهیها و دیگران به بحثهای داغ در مورد جهانی شدن می‌پردازند تا این پیام را بدهند که چیزهای اساسی در حال وقوع است، جهان ما را تغییر داده و نظم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جدیدی در حال وقوع است (Geis.ucla.edu).

اما مفهوم جهانی شدن در میان محققان و دانشگاهیها یکی نیست. به‌طور اساسی در رابطه با جهانی شدن ابهام وجود دارد. این ابهام نیز به دلیل چند وجهی بودن پدیده یا فرایند جهانی شدن است (گل‌محمدی، ۱۳۸۳: ۱۸) شولت سعی کرده است که بر این ابهام چیره شود. وی تعاریف جهانی شدن را در پنج دسته تقسیم کرده است: جهانی شدن به مثابه بین‌المللی شدن، جهانی شدن به مثابه آزادسازی، جهانی شدن به مثابه جهان‌گستری، جهانی شدن به مثابه غربی کردن و جهانی شدن به مثابه قلمرو زدایی (شولت، ۱۳۸۳: ۲۱).

ما جهانی شدن را به مثابه فرایندی تعریف می‌کنیم که به وسیله آن حوادث، فعالیتها و تصمیمها در یک قسمت جهان می‌تواند پیامدهای مهمی برای دیگر جوامع در قسمتهای دور داشته باشد.

مفهوم جهانی شدن در سال ۱۹۶۰ م. و آن هم زمانی که مارشال مک لوهان، اصطلاح دهکده جهانی را مطرح کرد، ظهور یافت. او گفت که اثر تکنولوژی ارتباطات بر زندگی فرهنگی و اجتماعی و فشردگی فضا- زمان، مقیاس و ساختار روابط انسانی را

تغییر داده است که این باعث شده تا فرایندهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در یک دوره جهانی قرار گیرد. کل جهان به یک سطح که همان جامعه دهکده [جهانی] است، سیر کرده است.

این به معنای تنزل اهمیت دیگر مقیاسهای جغرافیایی (یعنی محلی، ناحیه‌ای و ملی) بود. مک لوهان گفت: ما در جهانی زندگی می‌کنیم که دولت-ملتها دیگر بازیگران مؤثری نخواهند بود. فرهنگها متجانس می‌شوند و یک فرهنگ به وجود می‌آید. شرکتها دیگر وابستگی مکانی نخواهند داشت. این‌گونه ادعاها به وسیله افرادی همانند اوهمای نیز بیان شده است که در ادامه خواهد آمد.

اغراق آمیزترین ادعاها آن است که فشردگی زمان - فضا در پیش است، پایان جغرافیا فرا می‌رسد، و یا همه‌جا مثل هم می‌شوند. جهانی شدن اجتناب‌ناپذیر است و تقریباً نیروی غیر قابل مهار است. آن را فقط می‌توان درک و همراهی کرد، نمی‌توان در مقابل آن مقاومت کرد (Haggett, 2001: 587).

این پژوهش در پی آن است که این گونه‌ها ادعاها را مورد تحلیل قرار دهد و از رهیافتی جغرافیایی به پدیده جهانی شدن بنگرد.

۵-۳- دیدگاهها

هلد و مک گرو در یک دسته‌بندی از نظریه پردازان جهانی شدن آنان را به سه دسته تقسیم می‌کنند. گروه اول را جهان‌گرایان افراطی، گروه دوم را شکاکان یا واقع‌گرایان و گروه سوم را تحول‌گرایان می‌نامند. اگرچه به نظر می‌رسد که نظریه پردازان بیش از این سه دسته باشند ولی ما در ارتباط با بحث سرزمین و جهانی شدن همین تقسیم‌بندی را البته با کمی اختلاف می‌پذیریم.

۵-۳-۱- جهان‌گرایان افراطی

این دسته معتقد به پایان الگوهای سنتی ژئوپلیتیک می‌باشند. و هیچ جایگاه و نقشی را برای بازیگران ژئوپلیتیک سنتی همانند حکومتها و ملتها در عصر جهانی شدن لحاظ نمی‌کنند. گیهنو معتقد است: پایان دولت - ملتها آشکار است (Guehenno, 1995) و کینجی اوهمایی از مرگ آنان سخن می‌گوید (Ohmae, 1995)؛ شاپیرو از پایان حاکمیت بحث می‌کند (Glick-Schiller, 1995: 59) و ابراین لغت مرگ را برای جغرافیا به کار می‌برد. وی معتقد است در جهانی شدن اقتصاد و تعاملات تجاری در فضای دیجیتالی

جایگاهی برای جغرافیا (وسرزمین) وجود ندارد (Ó Tuathail, 1999). کسانی دیگر نیز مرگ ژئوپلیتیک را پیش‌بینی کرده‌اند. پل ویرلیو اعتقاد دارد که کرنوپلیتیک جای ژئوپلیتیک را گرفته است. او بیان می‌کند به جای سرزمین ما هم‌اکنون با زمان تعامل می‌کنیم. توزیع سرزمینی جای خود را به توزیع زمانی داده است. و حکومت بر سرزمین به حکومت بر زمان تغییر شکل داده‌است (Ó Tuathail b, 1996). فوکویاما پایان تاریخ را می‌بیند و پیروزی لیبرال دمکراسی را پیش‌بینی می‌کند. پیروزی که تفاوت‌های مکانی – فضایی را از بین می‌برد؛ یعنی همان مرگ جغرافیا (اتوتایل، دالبی و روتلج، ۱۳۸۰: ۲۶۵). باید گفت که به‌طور اساسی در «ژئوپلیتیک فوکویاما، مکانها در سراسر جهان از نظر ویژگیهای جغرافیای خود مورد نظر قرار نمی‌گیرند بلکه از جهت طبقه‌بندیهای انتزاعی و فراگیر فلسفه غربی دیده می‌شوند. بنابراین تر پایان تاریخ فوکویاما، جغرافیا در گفتمان ژئوپلیتیکی حضور ندارد (میرحیدر، ۱۳۷۷: ۱۸). تز ساموئل هانتینگتن نیز اگرچه از گفتمان ژئوپلیتیک سنتی پیروی می‌کند ولی تفاوتی اساسی با آن دارد. هانتینگتن به جای کشمکشهای مرزی، کشمکشهای تمدنی را مطرح می‌کند که این بلوکهای تمدنی متخاصم از مرزهای سیاسی فراتر می‌روند (پیشین: ۲۱). برخی دیگر نیز از بحرانهای اکولوژیک و محیطی در حال ظهور بحث می‌کنند [که اهمیت سرزمین و مرز را کاهش می‌دهد]. برای آنان گذر واقعی از ژئوپلیتیک به سمت اکوپلیتیک است (پیشین: ۲۲). انفجار جهانی جمعیت، فرسایش خاکهای کشاورزی، لایه ازن و گونه‌های حیات گیاهی و جانوری سیاره ما را با تهدید روبه‌رو کرده است. برخورد با این آسیبهای محیطی ابداعات محیطی استراتژیکی [جهانی] است نه راه‌حلهای نظامی استراتژیکی [مبتنی بر سرزمین] (Ó Tuathail b, 1996). مسأله‌ای که نیازمند ایجاد حسی همانند کره زمین به مثابه خانه ما نه تقویت حس قلمروسازی می‌باشد. ریچارد فالک با ترکیب کلیه عناصر استدلال می‌کند: جهان بسرعت در حال حرکت از ژئوپلیتیک به سوی یک واقعیت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی واحد و ادغام شده می‌باشد. مجموعه‌ای که به نام حکومت زمین یا ژئوگاورنانس^۱ تعریف می‌شود. ظرفیت حکومت سرزمینی به مثابه یک بازیگر در مدیریت تاریخ بشری، به‌طور اساسی فرسایش یافته است. در حقیقت، در بسیاری موارد، حکومت شکست خورده است. معمای سیاست جهانی دیگر به ژئوپلیتیک ارتباط ندارد، بلکه منازعه‌ای ناخوشایند و واقعی به سوی ساختارهای حکومتی قابل اجرا و عملی از سیاستهای جهانی در جریان است. چیزی که اهمیت

1. Geogovernance

قلمروی سرزمینی را از بین می‌برد (Ibid).

مجموعه فوق که اعتقاد به فنا شدن ژئوپلیتیک را دارند، همگی معتقدند که ژئوپلیتیک مربوط به دوران سرزمینی است و ظهور دوره جدید و جهانی باعث از بین رفتن آن شده است. کلیه جهان‌گرایان (اوهمایی، ریستون، گیل و سمیر امین (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۹ و ...) همگی یک وجه مشترک دارند، آنان معتقدند: فرایند جهانی‌شدن تمامی بنیادهای دنیای ما را به کلی تغییر داده است (پیشین: ۲۸)؛ یعنی دنیای سرزمین‌سازی شده به کلی دگرگون خواهد شد.

در قلب تفسیر جهان‌گرا، برداشتی از تغییر جهانی قرار دارد که شامل دگرگونی شدید سازماندهی زندگی اجتماعی و نظم جهانی است. در متون جهانی‌گرا سه جنبه از این امر را می‌توان شناخت: دگرگونی الگوهای سنتی سازماندهی اجتماعی - اقتصادی، دگرگونی سنتی مبتنی بر اصل سرزمینی و دگرگونی حالتهای جدید از سازماندهی اجتماعی فراملی (هلد و مک‌گرو، ۱۳۸۲: ۲۴).

دگرگون شدن زمینه، شرایط تعامل و سازماندهی اجتماعی شامل بازآرایی رابطه میان قلمرو و فضای اجتماعی - اقتصادی و سیاسی است. در حالی که فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به طور روزافزونی از مناطق و مرزهای ملی فراتر می‌روند، اصل سرزمینی که پایه و اساس حکومت جدید را تشکیل می‌دهد با چالش آشکاری روبه‌رو می‌شود. این اصل، تناظر مستقیم میان جامعه، اقتصاد و واحد سیاسی در نوعی قلمرو ملی بسته و مرزبندی شده را مسلم فرض می‌کند ولی جهانی‌شدن این تناظر را طوری از میان می‌برد که دیگر نمی‌توان فعالیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را هم مرز با مرزهای سرزمینی ملی دانست (پیشین: ۲۵).

جهان‌گرایان همچنین معتقدند: سازوکارهای قلمروسازی همانند حکومت در حال تجزیه، سقوط و تضعیفند، کارکردهای آنها نیز دیگر جنبه سرزمینی ندارد. نوعی جدایی بین کارکردهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حکومت و دولت با مفهوم سرزمین به وجود آمده است (کلارک، ۱۳۸۲). از طرفی دیگر امنیت نیز جنبه سرزمینی نداشته و به مسأله جهانی تبدیل شده است. تروریسم، سلاحهای کشتار جمعی، جرمهای اینترنتی، مافیای جهانی، ایدز جهانی، مرزها را نشناخته و قلمروهای سرزمینی را یکی پس از دیگری در می‌نوردد (Ó Tuathail, 1998). حس تعلق به مکان و تلاش در راه وطن از بین رفته و جهان وطنی، انسان سیاره‌ای و پیشرفت برای نوع بشر معنا دار شده است. بی‌مکان شدن جریانها، غیرسرزمینی شدن نهادها، سازمانها و شرکتهای، نوید رسیدن نوع

جدیدی از روابط اجتماعی را می دهد. پدیده‌ای نوظهور در حال تکامل است که مفاهیمی همانند حکومت، سرزمین، کشور، قلمرو، مرز، ناحیه، منطقه، تنوع، تفاوت و تکرار را از بین برده و شکل جدیدی به نام جهان واحد، دهکده جهانی، ملت جهانی، حکومت جهانی، فرهنگ جهانی، اقتصاد جهانی و... را به وجود آورده است.

بحث‌های گوناگون و مختلف دانشگاهی در رابطه با جهانی شدن، حکایت از برداشتن مرزها و کاهش اهمیت سرزمین در عصر جهانی شدن دارد (Castles, 1995), (Ohmae, 1997). جهان شبکه‌ها، ارتباطات تکنولوژیک، اطلاعات، فضای مجازی و نیز دیجیتالی‌شدن جهان حکایت از تسریع روند سرزمین زدایی است (کاستلز، ۱۳۸۰). از طرفی دیگر جهانی شدن منحصراً به معنای سرزمین‌زدایی شده است (Ó Tuathail, 1999). وجود جهان باز و بدون مانع امکان وجود پیوندها و اتصالات را امکانپذیر و تقویت می‌کند و گرنه جهانی شدن با وجود مانع و مرز امکان ندارد. «فراسرزمینی شدن در حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی از جمله واقعیت‌ها یا فراواقعیت‌ها^۱ پیش روی زندگی و همپیوندی روزافزون امروزی ما است که الگوی ثابت، نامتغیر و همیشگی عصر وستفالیا را از بین برده است» (شولت، ۱۳۸۳). دنیای کنونی ما در واقع گذار از حکومت محوری^۱ به سوی جهان محوری^۲ است (Scholte, 2004). انگار کلید اصلی و محور واقعی بحث این گذار و انتقال حذف سرزمین و هموارشدن پستی و بلندیهای دنیای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی (یعنی از بین رفتن تفاوت‌های فضایی- ناحیه‌ای) است. «فضای کنونی جهان به علت فشردگی هرچه بیشتر زمان و مکان (Harvey, 1989) از رهیافت تحلیل جدید قابل فهم نیست بلکه امروزه باید قواعد و قوانین فضایی را از رهیافتی نو (Doddes, 2000) بررسی کرد».

۵-۳-۲- واقع گرایان

در حالی که جهان گرایان معتقدند: در دنیای جهانی شده، حکومت‌های ملی در حال فرسایش شدید و بی‌قدرت‌شدن هستند و در مواجهه با مشکلات جهانی همانند گرم‌شدن زمین یا تجارت غیرقانونی- خیلی کوچکنند، در رابطه با اموری بزرگند. اما درمقابل واقع گرایان اظهار می‌کنند که ظرفیت حکومت‌های ملی در جهت تنظیم زندگی شهروندان خود نه تنها کم نشده بلکه حتی تا این حد نبوده است. به جای پایان دولت

1. Statism
2. Globalism

ملت، واقع‌گرایان نتیجه می‌گیرند که جهانی‌شدن باز تأکید مرکز و محور بودن حکومت‌های ملی است که مدیریت امور انسانی را برعهده دارند (McGrew 2000: 130). واقع‌گرایان در مقابل جهان‌گرایان بشدت مقاومت می‌کنند و معتقدند که شرایط جهان کنونی غیرقابل پیش‌بینی نیست. در این وضعیت، در حالی که تشدید فعالیت‌های اجتماعی و بین‌المللی پیش رو است، این به افزایش قدرت توان حکومت در بسیاری از مکانها منجر شده است (Held, 2000: 3).

به همین ترتیب طرفداران این دیدگاه (هرست، تامپسون، کراسنر، گیلپین، هوگولت، کالینکوس، گوردن، جونز، وایس، راگمن و والتز (هلد و مک گرو، ۱۳۸۲: ۲۰-۲۲) معتقدند حکومتها از تواناییهای قابل توجهی برای اداره کردن فعالیتهای اقتصاد جهانی برخوردارند. در واقع حکومتها (بویژه حکومتهای بزرگ و قوی) به عنوان نیروی اصلی سامان دهنده، حتی در بخش سرمایه‌گذاری (که گفته می‌شود از بخشهایی است که بیش از همه جهانی شده است) باقی خواهند ماند (شولت، ۱۳۸۲: ۵).

واقع‌گرایان می‌گویند: با بررسی صحنه سیاسی در آغاز قرن بیست و یکم، دلایل معتبری برای تفکر درباره این دوره به عنوان عصر حکومت نوین به‌دست می‌آید؛ زیرا حکومتها در بسیاری از جاها به طور فزاینده‌ای ادعاهای انحصار در استفاده مشروع از زور و نظارت قضایی، نیروهای نظامی دائمی به عنوان نشانه استقلال ملی و وسیله‌ای برای تضمین امنیت ملی، سازوکارهای افزایش مالیاتها و توزیع مجدد عادلانه، زیرساختهای ارتباطی عمومی تثبیت شده، تلاش برای نظام‌مند کردن یک زبان رسمی یا ملی، افزایش سطوح سواد و ایجاد یک نظام آموزش و پرورش ملی، اشاعه هویت ملی، ایجاد مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملی را مطرح کرده‌اند. علاوه بر این، بسیاری از حکومت‌های غربی و شرقی درصدد ایجاد مؤسسات رفاهی پیچیده‌ای برآمده‌اند، شامل تدارک بهداشت عمومی و تأمین اجتماعی که تا حدودی نوعی وسیله برای ترویج و تقویت همبستگی ملی تلقی می‌شود (هلد و مک گرو، ۱۳۸۲: ۱۵).

از دیدگاه واقع‌گرایان، جهانی‌شدن مهمترین ویژگی سیاست جهانی، یعنی تقسیم‌شدن جغرافیایی جهان به کشورها (دولت‌ملتها) را تغییر نمی‌دهد. اگرچه ارتباط متقابل اقتصاد و جوامع ممکن است آنها را بیشتر به یکدیگر وابسته کند، اما چنین حکمی را درباره کشورها نمی‌توان جاری کرد. حکومتها حاکمیت خود را حفظ خواهند کرد و جهانی‌شدن سبب نخواهد شد مبارزه قدرت بین کشورها از بین برود. جهانی‌شدن فقط بر حیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تأثیر خواهد گذاشت و نمی‌تواند از نظام

بین‌المللی مبتنی بر کشورها [حکومتها] فراتر رود (شولت، ۱۳۸۳: ۳۲). از دید آنان، کنترل واقعی بیشتر حکومتها بر قلمروهای خود هنوز هم وجود دارد، آنها معمولاً بشدت از حاکمیت خود، یعنی حق حکومت و خودمختاری خود، یعنی توانایی انتخاب اشکال مناسب توسعه سیاسی-اقتصادی، حفاظت می‌کنند. حق حاکمیت هنوز هم برای همه حکومتها از اهمیت زیادی برخوردار است. حکومتهای نوین جوامعی سیاسی می‌باشند که شرایط تأسیس جوامع ملی هم سرنوشت را فراهم می‌کنند و هیچ کدام از آنها مایل به دست کشیدن از آن نیستند. اگرچه انتخابهای سیاسی ملی ما با محدودیت مواجه می‌باشند، اما هنوز اهمیت دارند و در کانون بحث و بررسی شدید عمومی باقی مانده‌اند. براساس نظر آنان، سنتهای سیاسی ملی هنوز زنده‌اند، در میان حکومتها و حوزه‌های انتخابی توافقیهای سیاسی مشخص هنوز هم قابل حصول است و حکومتها، با در نظر گرفتن اراده سیاسی همچنان به حکومت کردن خود ادامه می‌دهند (هلد و مک گرو، ۱۳۸۲: ۱۶).

حتی واقع‌گرایان می‌گویند: زندگی اجتماعی معاصر با حکومت نوین (که شکل مناسب تقریباً همه انواع فعالیتهای انسان را مشخص می‌کند) ارتباط دارد. حکومت به عنوان قدرت مطلق ظاهر می‌شود و شرایط زندگی را از ثبت ولادت گرفته تا گواهی فوت کنترل می‌کند. گسترش دائمی قدرت حکومت، از تعیین خط مشی فعالیتهای روزمره گرفته تا فراهم آوردن آموزش و پرورش و ترویج مراقبتهای بهداشتی، و رای مسأله به نظر می‌رسد. رشد حکومت از نظر کمی، از اندازه بودجه گرفته تا حوزه حاکمیت آن، یکی از معدود حقایق واقعاً بلامنازع قرن اخیر است (مویر، ۱۳۷۹: ۱۵۱-۱۵۸).

حکومتها از نظر بسیاری از مقیاسهای اساسی قدرت سیاسی، برای مثال امکان افزایش مالیاتها و درآمدها، توانایی تولید سلاحهای کشتار جمعی، دست کم در بیشتر کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، اگر قدرتمندتر از اسلاف خود نباشد، ضعیفتر نیستند (هلد و مک گرو، پیشین: ۱۱).

مبارزه در راه هویت ملی و ملیت چنان گسترده بود که واقع‌گرایان تردید دارند نیروهای فراملی و بویژه توسعه نوعی به اصطلاح فرهنگ توده‌ای جهانی بتواند ملیت را تضعیف کند. در واقع آنان بر ویژگیهای دیرپا و جذابیت شدید فرهنگهای ملی در مقایسه با خصایص زودگذر و بدلی محصولات شرکتهای واسطه‌ای فراملی - همبرگر، کوکاکولا و... - تأکید می‌کنند (هلد، ۱۳۸۲: ۴۹).

در آینده نزدیک، ملت، یعنی اجتماع دارای سرزمین، دارای تاریخ و سرنوشت

منحصر به فرد، بدون تردید چارچوبی قابل استفاده و عمومی تر برای همبستگی سیاسی فراهم می‌کند.

این چهار مقوله اصلی ملت - اجتماع، سرزمین، تاریخ و سرنوشت - در گذشته مقدس بوده‌اند و استدلال این است که همچنان مقدس باقی خواهند ماند، به این معنا که از سوی اکثر اعضا به عنوان موضوعاتی قابل احترام، مورد علاقه و به عنوان غیایاتی فی‌نفسه تلقی خواهند شد. این به آن معنا نیست که هر چهار بُعد اصلاً مورد بحث و مناقشه نیستند. در حالی که تعداد کمی اجتماع را به نفع جهان و کشورهای جهانی رد کرده‌اند، انبوهی از سؤالات درباره ماهیت و حدود وطن، محتوای واقعی و اخلاقیات تاریخ قومی و فضایل و کاستیهای برداشتهای گوناگون از سرنوشت اجتماع مطرح شده است. با این وجود، جهان به اجتماعات و ملت‌هایی تقسیم شده است که دارای سرزمین‌ها یا وطن‌های خاص خودشان، تاریخ‌های خاص خودشان و سرنوشت‌های خاص خودشان هستند؛ اینها باورهایی می‌باشند که بندرت از سوی اکثر مردم مورد تردید قرار گرفته‌اند. اینها به آن چیزی شکل می‌دهند که می‌توان آنها را «آداب و رسوم مقدس» ملت یا به تعبیر صحیح‌تری، آداب و رسوم ملت به عنوان مشارکت مقدس اعضای آن نامگذاری کرد.

اکنون بر مبنای این برداشت، می‌توان فرضیه عمومی درباره استمرار هویت‌های ملی را حدس زد. هر جا که این چهار خصوصیت مقدس وجود داشته و هنوز هم باشند، به صورت گسترده در میان جمعیت قومی - ملی اشاعه یافته باشند، نتیجه این بوده است که هویت ملی، قدرتمند و بهبودپذیر بوده است و همچنان استمرار خواهد داشت و به مرزبندی دقیقی بین اعضا و بیگانگان منجر خواهد شد. برعکس در جایی که بیش از یکی از این خصوصیات مقدس کم بوده‌اند یا نبوده‌اند، قدرت هویت ملی به همان نسبت تضعیف شده است و مبنای هویت‌های جمعی قرار نگرفته است. این نگرش تمایل داشته است تا ضعف بعدی، یعنی وضوح مرزبندی فرهنگی و سیاسی ملت را نادیده گیرد و مایل است تا بیگانگان را نه فقط به عنوان شهروند بلکه به عنوان اعضای کامل اجتماع بپذیرد. از این رو تا مادامی که بنیادهای مقدس ملت دوام دارند، ماتریالیسم و فردگرایی سکولار، باورهای اصلی به اجتماع تاریخی و سرنوشت تاریخی را ویران نکرده‌اند. ناسیونالیسم (به مثابه ایدئولوژی سیاسی، به مثابه فرهنگ عمومی و به مثابه مذهب سیاسی) به حیات خود ادامه خواهد داد و هویت ملی همچنان به عنوان یکی از سنگ بناهای نظم جهانی معاصر باقی خواهد ماند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۸۷-۱۸۹).

دیدگاه نواقع‌گرایی مابین واقع‌گرایی و تحول‌گرایی است. تحول‌گرایان و نواقع‌گرایان جهانی شدن را انکار نمی‌کنند و هردو نگاهی سرزمین محور ندارند ولی نواقع‌گرایی بازیگران اصلی را در عصر جهانی شدن حکومتها می‌داند. به‌طور مثال، گیلپین^۱ با این برداشت که جهانی شدن موجب خواهد شد دولت ملتها بسیار کم‌رنگ شده و مرزهای ملی و حکومتهای ملی نقش خود را از دست بدهند، مخالف است، او می‌گوید: نمی‌توان اقتصاد جهانی یا سیاستی جهانی را در نظر گرفت که در آن مرزهای ملی، تصمیمهای تأثیرگذار و تعیین‌کننده حکومتهای ملی وجود نداشته باشد. در مناطقی که بیشترین همگرایی ممکن پدید آمده و نهادهای جهانی از دیگر مناطق دارای تأثیر بیشتری می‌باشند، حکومتها، تعیین‌کننده‌اند. بجز اتحادیه اروپا، در نفتا و آسه آن، همچنان حکومتها دارای نقش محوری‌اند (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۵۱).

درست است که حکومتها تنها کنشگران نظام بین‌الملل نیستند، اما مهمترین آنها می‌باشند و تعامل میان منافع ملی آنهاست که نقش سایر بازیگران را نیز تعیین می‌کند. با وجود اینکه گیلپین نیز مانند فراملی‌گرایان به شکل گرفتن روابط فراملی میان کنشگران جدید توجه دارد و از این نظر نقش شرکتهای چندملیتی را نیز مهم می‌داند، اما بر این عقیده است که به‌طور اساسی آنچه این‌گونه روابط را امکانپذیر می‌کند و موجب گسترش آنها می‌شود، وجود قدرت هژمونیک است. او بر آن است که «شواهدی دلیل بر اینکه کنشگران غیردولتی بتوانند در جایگزینی دولت - ملت به عنوان کنشگر اصلی در سیاست بین‌الملل موفق باشند، وجود ندارد». در عوض می‌توان گفت نقش دولت - ملت در زندگی اقتصادی و سیاسی بیش از پیش است و کنشگرانی چون شرکتهای چندملیتی فقط عامل محرکی‌اند برای بسط قدرت حکومت در حوزه‌های اقتصادی. او می‌گوید که تحولات اخیر نیز دلیل بر از میان رفتن حکومت و اهمیت آن نیست. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۲۴).

از نظر کراسنر^۲ اگر جهانی شدن را به معنای پیوستگی بین‌المللی و سطح بالایی از کنش متقابل در عرصه جهانی و همگرایی بازار جهانی دانسته شود، این واقعیت در دنیای آغاز قرن بیست و یکم وجود دارد و انکارناپذیر است، اما این واقعیت محور بودن دولت - ملتها، اهمیت تصمیمهای رهبران سیاسی کشورها و ساختارهای سیاسی داخلی کشورها را از بین نبرده است. بلکه این دولت - ملتها و رهبران آنها می‌باشند که بستر

1. Gilpin

2. Krasner

جهانی شدن را فراهم کرده‌اند و برای بهره برداری از منافع آن به آن می پیوندند. جهانی شدن حاکمیت را مضمحل نکرده، بلکه خصلت ذاتی آن، یعنی ریاکاری سازمان یافته آن را افزایش داده است؛ به گونه‌ای که حکومتها خود را پایبند قواعدی نشان می‌دهند، اما در عمل همان امنیت و منافع خود را مدنظر دارند. او تصریح می‌کند که علیرغم افزایش تعاملات جهانی هرچهار تعریف و هر چهار بعد اصلی حاکمیت همچنان به حیات خود ادامه داده و وجود خواهد داشت. حاکمیت همچنان نقش اصولی دارد و از اهمیت حکومتها و ساختارهای سیاسی داخلی کاسته نشده است (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۶۷).

از دیدگاه والتز^۱، حکومتها همچنان بازیگران اصلی روابط بین‌الملل می‌باشند؛ زیرا چه مسائل داخلی و چه مسائل بین‌المللی، چه اقتصاد و چه سیاست به طور عمده به وسیله دولت ملتها شکل داده می‌شود. والتز در این باره می‌گوید: قرن بیستم، قرن دولت ملت بود و قرن بیست و یکم نیز اینچنین خواهد بود.

دولتها، ظرفیت و توانایی دگرگونی خود را دارند و به قول لیندا وایس این ظرفیت دگرگونی حکومتها، رمز موفقیت آنها در عرصه اقتصاد جهانی نیز است. برعکس پیش‌بینی برخی نویسندگان، حکومتهای سرزمینی چندان زود دفن نشده‌اند. حکومتها همچنان انتخابها و امکانات بسیاری را در پیش رو دارند که می‌تواند آنها را با تحولات فناورانه و اقتصادی - اجتماعی جدید منطبق و سازگار کند. در نظامهای سیاسی فدرال یک حسن وجود دارد و آن اینکه اگر یک ایالت در سیاستهای اجتماعی - اقتصادی خود موفق شد، بقیه ایالات می‌توانند برنامه او را تکرار کنند و اگر شکست خورد، دیگران از آن اقدام اجتناب می‌کنند. به عقیده والتز در میان حکومتها نیز چنین است و اگر یک یا چند حکومت بتوانند با انطباق با شرایط نو، جایگاه خود را تحکیم کنند، بقیه حکومتها نیز چنین خواهند کرد. بنابراین به عقیده او حکومتها خود را با تحولات سریع فناورانه و اقتصادی - اجتماعی منطبق خواهند کرد (پیشین: ۱۳۰).

در نتیجه از دیدگاه وی نه تنها حکومتها همچنان بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل باقی خواهند ماند، بلکه به رغم تحولات جدید، همچنان قواعد سیاسی و شرایط موازنه قدرت است که مسائل اصلی و تحولات حیاتی جهان را رقم می‌زند. در سیاست جهانی تحول ریشه‌ای پدید نیامده است و اگر تغییراتی هم انجام شده باشد، حکومتها خود را با آن منطبق خواهند کرد (پیشین: ۱۳۳).

۵-۳-۳- تحول گرایان

دسته سوم از متفکران در رابطه با مسأله سرزمین در عصر جهانی شدن، تحول گرایان می باشند. کسانی همانند کاستلز، دیوید هلد، آنتونی مک گرو، یان آرت شولت، جیمز روزنا، جان روگی، اندرولینک لیتر، جوزف نای و رابرت کوهن در این دسته جای می گیرند. قلب نظریه تحول گرایان این است که در آستانه هزاره جدید، جهانی شدن نیروی جدیدی است که تحول سریع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را پیش می برد. آنان معتقدند: جهانی شدن بتدریج جهان را دچار دگرگونیهای اساسی می کند ولی آینده مشخص و کاملاً معینی را برای جهانی شدن در نظر نمی گیرند و معتقد نیستند که یک نوع آرمانی به نام «دنیای جهانی شده» وجود دارد که مشخصاتی از پیش تعیین شده چون «بازار جهانی»، «تمدن جهانی» یا امثال آن دارد. اما از دیدگاه آنان فرایندهایی در جهان مشهود است که همه کشورها و جوامع را به صورت بخشهایی از یک نظام جهانی در می آورد (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۸-۳۱).

تحول گرایان معتقدند: فرایند جهانی شدن به معنای اضمحلال حکومتها نیست بلکه کارکردهای جدید را به آنان می دهد (Held, 1999: 8). همچنین پدیده های سیاسی همانند ملت، حاکمیت، هویت، قلمرو سرزمینی و ... از بین نخواهد رفت بلکه کارکرد و مفهوم آنها تحول خواهد یافت. هلد و مک گرو، طرفدار این نظریه می باشند (Ibid). بغیر از این دو، یان آرت شولت از جمله دیگر افرادی است که مسأله تحول پذیری را بیان می کند. او اعتقاد دارد که در دنیای جهانی شده، سرزمین محوری مرده است ولی سرزمینی بودن از بین نرفته است: «فرا سرزمین سازی به معنای حذف فضای سرزمینی نیست. ما نباید سرزمین محوری را با متدولوژی جهان محوری جایگزین کنیم، طوری که فضای سرزمینی فراموش شود. ما در یک جهان بدون مرز زندگی نمی کنیم. اگرچه تاریخ معاصر، پایان سرزمین محوری را مشاهده کرده است. شولت جهانی شدن را فراسرزمین سازی معنا می کند و معتقد است: جهان از حکومت محوری به سوی چند محوری در حال دگرگونی است. چند محوری که در آن باید سرزمین سازی و سرزمین زدایی را با هم مطالعه کرد.

برجسته ترین جغرافیدانان سیاسی نیز در این طیف فکری قرار دارند. احتمالاً به دلیل حس تعلق و یا تعصب جغرافیایی و یا نوع نگرش فکری، آنان به مرگ ژئوپلیتیک، جغرافیا، حکومت، ملت، حاکمیت، سرزمین و مرز- ادعاهای جهان گرایان- اعتقاد

نداشته و با آن مقابله می‌کنند. یکی از آنان اتوا^۱ است که در رأس این طیف فکری در میان جغرافیدانان قرار دارد. او مطلب جالبی درباره آینده سرزمین در سالهای پیش رو بیان می‌کند. وی در مقاله‌ای به نام «پایان ژئوپلیتیک» به نقد تفکرات جهان‌گرایانی، همانند ویرلیو و یا ابراین و نیز کسانی که به بی‌اهمیت شدن سرزمین معتقدند، می‌پردازد. اتوا اعتقاد دارد که سرزمین‌سازی در آینده تداوم خواهد داشت ولی این سرزمین زدایی با نوع قبلی آن، یعنی دوران جدید متفاوت است. این سرزمین‌سازی از دیالکتیک دو تز و آنتی تز، یعنی سرزمین‌زدایی و باز سرزمین‌سازی ایجاد می‌شود (Ó Tuathail b, 1996).

در کل دیدگاه انتقادی تفسیری متفاوت از دیدگاه واقع‌گرایی دارد. طرفداران این دیدگاه که شامل اگنیو، کوربریج، اتوا، دالبی و... هستند، معتقد به حکومت محوری نمی‌باشند، اما این اعتقاد را نیز ندارند که حکومت در عصر جهانی پایان یافته است. اگنیو که سعی در تحلیل اقتصاد جهانی از رهیافت هژمونیک دارد، به تداوم حکومت ملی معاصر و برخی تصویرسازیهای ژئوپلیتیک جدید جهت هدایت سیاست جهانی اشاره می‌کند. او و کوربریج معتقدند: شرایط پس از جنگ سرد بدون وجود هژمونی نظم ژئوپلیتیک جهانی قابل تشخیص نیست. آلمان، ژاپن و ایالات متحده کشورهای قدرتمند سلطه‌گر بر نظم ژئوپلیتیک می‌باشند. سپس او به دام سرزمینی اشاره می‌کند و آن را حکومت محوری در عصر جهانی می‌پندارد (Ó Tuathail a., 1996: 16). سیمون دالبی نیز که نگاهی اکولوژیک به سیاستهای جهانی دارد، در دانشگاه تربیت مدرس و در یک سخنرانی علمی تحت عنوان "CRITIQUE AND CONTEMPORARY GEOPOLITICS" به بیان دیدگاههای خویش پرداخت. او معتقد به حکومت محوری در عصر کنونی نیست بلکه اعتقاد دارد که ما به همراه حکومت محوری باید رهیافتهای دیگر را نیز مورد توجه قرار دهیم. این دیدگاه که چندمحوری^۲ نیز نامیده می‌شود، اعتقاد به فناپذیری و پایان حکومت و مرز ندارد ولی معتقد به ازلی بودن و خدشه‌ناپذیری آنها نیز نیست (Dalbey, 2005).

پیتر تیلور همانند دالبی دیدگاه حکومت محوری ندارد. وی برخلاف اتوا، دالبی واگنیو رهیافت اقتصاد سیاسی (مویر، ۱۳۷۹) را در تحلیلهای ژئوپلیتیک خود اختیار کرده است. اما وی قائل به پایان حکومت در عصر جهانی نیست و حتی در تفسیر

۱. براساس آخرین بررسیها به وسیله دکتر دره میرحیدر، اتوا صحیح است نه اتواتایل یا اتوتایل و موارد دیگر.

2. Polycentrism

نظامهای جهانی والرشتاین به مسأله مقیاس توجه می‌کند (پیشین). وی در رابطه با پایان عمر "حکومت" می‌گوید: در حقیقت این چنین مباحثی بیش از حد اغراق‌آمیز است. اگر شک دارید، سعی کنید مالیات پرداخت نکنید. اما قدرت حکومتها جای بحث دارد. اگرچه این امر (تضعیف حاکمیت) در نتیجه فرایندهای آغاز شده به وسیله خود حکومت است (Taylor, 1994: 188). سپس وی به «ظرف حکومت» و اشکال چندگانه آن اشاره می‌کند. وی بیان می‌کند که آیا حکومت یا «ظرف» نشت کرده است یا نه؟، سپس نگاهی به تأثیر عواملی مثل جهانی شدن بر استقلال اقتصادی دولت می‌افکند و درمی‌یابد که دولتها با تشکیل سازمانهای اقتصادی بین‌المللی و با تلاش برای ایجاد ظرفهای ثروت در مقیاسی وسیعتر از ظرف ثروت یک دولت واحد، به این چالشها پاسخ می‌دهند. او در رابطه با قلمروخواهی می‌گوید: حکومت به عنوان ظرف قدرت تمایل دارد تا مرزهای موجود را حفظ کند؛ حکومت به عنوان ظرف ثروت، خواهان سرزمینهای وسیعتری است؛ حکومت به عنوان ظرف فرهنگی، خواهان قلمرو کوچکتری است (مویر، ۱۳۷۹: ۱۷۳). وی همچنین معتقد است که حکومت به صورت سیاسی باقی می‌ماند و بازیگر اصلی جهان ژئوپلیتیک خواهد بود؛ ولی سعی خواهد کرد که از طریق بلوکهایی از قدرت سرزمینی‌اش حفاظت کند. تیلور به قدرت تاریخی، مادی و استعماری حکومت اشاره داشته است و از ظرفیت و توان حکومت جهت تطبیق با شرایط سخن می‌گوید (Youngs, 2001: 695-707). از نظر وی، حتی اگر حکومت ظرفی بود که نشت می‌کرد، نمی‌شد آن را در سیاستهای جهانی نادیده گرفت (مویر، پیشین). تیلور جهانی شدن را پناهگاهی از نیروهای متناقض از بین‌الدولی و فرادولتی شدن می‌داند (اولی حکایت از سازگاری و تطبیق می‌کند و دومی از سقوط سیاستهای حکومت محوری بحث می‌کند). به هر حال وی جهت فرار از شکافهای مفهومی حکومت محوری به تمایزات جغرافیایی در عصر جهانی شدن پناه می‌برد و در تئوری اقتصاد سیاسی‌اش و در اقتصاد جهانی‌اش پیامهایی در ارتباط با اینکه جهان به صورتهای گوناگون و متفاوت نمود می‌یابد (اگر ما منشور حکومت محوری را رها کنیم)، دارد (Youngs, 2001). در هر حال دیدگاههای تیلور پیچیده و در برخی موارد متناقض است، ولی وی بسختی کار می‌کند و سعی در رهایی از شکافهای حکومت محوری البته با حفظ رویکرد اقتصاد سیاسی‌اش دارد (Ibid).

دیوید اسلیتر^۱ از دیگر متفکران جغرافیای سیاسی است که دیدگاه مارکسیستی

1. David Slater

دارد. وی نیز به پایان عمر حکومت معتقد نیست. اسلیتر به بحث میشل فوکو در رابطه با قدرت و این نوع از تقسیم‌بندی آن، یعنی «قدرت بر»^۱ و «قدرت در برابر»^۲ اشاره دارد. او سعی می‌کند که ارتباط جهانی‌شدن و حکومت را از این زاویه بررسی کند. «قدرت بر»، سلطه و «قدرت در برابر» مقاومت است. او می‌گوید: در طی تاریخ و در حال حاضر حکومت و ساختارهای آن در بخشهای جهان دارای قدرت جهت نفوذ و تأثیرگذاری، اعمال زور، اقناع و نیز اعمال سرزمینی بوده‌اند (Slater, 2004: 16) سپس ادامه می‌دهد: «در حالی که در دوره جهانی‌شدن به دلیل وجود و تأثیر شبکه ارتباطات و اتصالات و به هم پیوستگیهای جهانی قدرت ممکن است به شکل جریان دیده شود، ما نباید به اشکال قدیمی «قدرت بر»، یعنی سلطه غافل شویم که در داخل گستره سرزمینی دولت ملت می‌باشد. قدرت مقاومت نیز به حرکت‌های دسته جمعی اشاره دارد، مثل زاپاتیستها و نیز قدرت اپوزیسیون که از طریق فضای اینترنتی و تلویزیون به فضاهای ملی بسته شده است (Ibid).

۶- جغرافیای سیاسی و جهانی‌شدن (سرزمین‌سازی در قرون آینده)

اصلی‌ترین مسأله جغرافیای سیاسی در عصر جهانی‌شدن مبحث سرزمین است. استدلال می‌شود که در عصر جهانی‌شدن قلمرو سرزمینی به واسطه از بین رفتن و یا کمرنگ‌شدن مرزها، یکدست شدن جهان از منظر فرهنگ و اقتصاد، پایان بازیگری دولت‌ملتها از موضوع بودن خواهد افتاد.

به هر حال جهانی‌شدن تأثیر مستقیمی بر سرزمین گذاشته است؛ زیرا که جهانی‌شدن فرض نیست بلکه واقعیتی عینی است. جریانهای فراسرزمینی در عصر جهانی اهمیت و مفهوم سرزمین را متفاوت از گذشته ساخته‌اند. سرزمین، مرز و به تعبیری قلمرو سرزمینی در عصر فضا محفوظ از جریانهای جهانی در حوزه‌های گوناگون نیست. اگر زمانی حکومتها با شدت تمام از قلمرو خویش حفاظت می‌کردند، امروزه کنترل و نظارت آنها بر سرزمین و فضای حکومتی خویش با چالشهای جهانی مواجه شده است (مویر، ۱۳۷۹: ۱۷۱). در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی اجتماعی، بازیگرانی غیرسرزمینی در حال ظهورند که برای ایجاد وحدت سرزمین در کل جهان یا کره زمین و یا حداقل نفوذ در قلمرو سرزمینی در تلاشند. این در حالی است

1. power-over
2. power-to

که وحدت سرزمینی حکومتها از طریق پاشنه آشیل آنان با ضعف روبه‌رو شده و قلمرو مؤثر ملی به وسیله بیابانی از عدم کنترل و فضاهای خالی قدرت حکومت محاصره شده است.

امنیت سرزمینی از دیگر مباحثی است که در عصر فضا با چالش روبه‌روست. حجم زیادی از تهدیدهای فراسرزمینی، قلمرو حکومتی را در تیررس قرار داده و چیزی جز ضعف و سستی برای حکومتها باقی نگذاشته است. آنچه که از مجموعه تحولات جهانی و فرایندهای جهانی‌شدن از این رهیافت قابل بررسی بوده این است که حاکمیت، امنیت، کنترل، اقتدار و قدرت در چارچوب سرزمین از رهیافت واقع‌گرایانه با چالش و تهدید روبه‌رو می‌باشد. در حالی که جهانی‌شدن باعث کاهش توان حکومت سرزمینی شده و جریانهای سرزمینی نیز از تغییر و تحول مصون نمانده‌اند. این به آن معناست که امروزه تلاش بازیگران فراسرزمینی از جمله شرکتهای فراملی و غیرسرزمینی جهت انجام بازسازیهای جغرافیایی و تأمین اهداف و منافع خود در عصر فضا زمینه آنرا ایجاد کرده است. تقسیم بزرگ مقیاس جهانی در حوزه کار نیز به نظر می‌رسد که مطابق اهداف و منافع این شرکتهاست تا حکومتها. ضمن اینکه امروزه نوعی از هم‌تکمیلی و همپوشانی جغرافیایی در تقسیم کار بین‌المللی به وجود آمده و سرزمین و نماینده آن یا حافظ آن، یعنی حکومت نفوذپذیرتر و آسیب‌پذیرتر شده‌اند. مهاجرت بین‌المللی نیز از دیگر جریانهای فراسرزمینی است. هویت سرزمینی، تغییرات فرهنگی، اغتشاشهای داخلی، جنبشهای فراسرزمینی و ... از جمله پدیده‌های منبعث و متأثر از این جریان بین‌سرزمینی است. بعلاوه موارد یاد شده، تروریسم بین‌الملل و مافیای جهانی که فضا و مکان نشناخته، تحولات زیادی را در ظرف مکان ایجاد کرده‌اند. افزایش جرم و جنایت، تهدیدات امنیت اجتماعی و ایجاد بحران، قاچاق و ... از جمله آنهاست.

دیدگاه ما به طوراساسی تقابل با این‌گونه برداشتهای جهان‌گرایانه است. اگرچه به صورت سنت‌گرایانه به بحث در ارتباط با سرزمین و جهانی‌شدن پرداخته نمی‌شود، ولی از دیدگاه ما که به تئوری نو واقع‌گرایانه نزدیک است، وضعیت الگوها و ترتیبات جغرافیای سیاسی در عصر جهانی‌شدن بسیار پیچیده‌تر از بحثهای جهان‌گرایانه است. دولت‌ملتها در عصر جهانی‌شدن همچنان بازیگر اصلی جهانی‌شدن باقی می‌مانند ولی این به این معنا نیست که تحولی در گفتمان و آزمون ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم به‌وجود نخواهد آمد.

سرزمین، هویت، ملت، حکومت، کشور به دلیل حیات و بازتولید سیستم تنوعات و

تفاوتها در میان انسانها می‌مانند. یکدست شدن و یکپارچگی انسان در جهان غیرممکن است؛ زیرا انسان و تفاوت دو جزء جدایی ناپذیرند؛ یعنی انسان نیازمند تفاوت جهت شناخت خویش است. شاید اگر تفاوتها نباشد، انسانها دچار سردرگمی، نزاع، دلسردی و گمراهی شوند؛ یعنی جغرافیا حتی با وجود بحثهای مربوط به فشرده‌گی زمان و مکان و از بین رفتن فواصل و غیره زنده خواهد ماند. انسان با طبیعت سروکار دارد و روابط انسان با محیط که بیانگر اصل جغرافیایی است، همچنان باقی می‌ماند و شکل‌دهی به اشکال جغرافیایی را حتی در عصر فضا برعهده خود خواهد داشت. مکان، فضا، تفاوتها و تشابهات، پخش فضایی- مکانی، پراکندگی، تفرق، ناحیه‌ها، مقیاس و .. تولید خواهد شد.

خصوصیات فیزیکی زمین همانند ژئومورفولوژی، کليما‌تولوژی و تأثیرات آنها بر خصوصیات فیزیکی انسانها از جمله فاکتورهای ثابت تفاوتهای ناحیه است. این عناصر به نظر می‌رسد که در عصر جهانی‌شدن همچنان از جمله عناصر بازیگر در ایجاد تفاوتها و ایجاد نواحی خواهد بود و جغرافیای تفاوتها را در عصر فضا زنده نگه می‌دارد. استدلال می‌شود که حتی با وجود تکنولوژی و ورود آن به عرصه‌های مختلف جهانی و به‌وجود آمدن خصوصیات مشترک غیر فیزیکی در عصر جهانی‌شدن، عوامل غیر انسانی همانند آب و هوا، جنس زمین، توپوگرافی زمین، جنس خاک، دوری و نزدیکی به دریا، وجود دیگر توده‌های طبیعی در نواحی، فرایند تفاوتها و ایجاد اشکال جغرافیایی همانند مکان، ناحیه، محله، مقیاس و .. را تولید و بازتولید می‌کند (Kuby, 2004: 1).

به هر حال باید دانست وجود تقسیمه‌های ساده‌ای همانند مکانها، نواحی، کشورها، سرزمینها، شهرها، شهرکها، حوزه‌های شهری به این معنا است که ما در اشکال و پیکره‌هایی زندگی می‌کنیم که سیاست ما را شکل می‌دهد و برعکس تا زمانی که شهر، روستا، کشور، ناحیه، منطقه، مکان و سرزمین وجود دارند، جغرافیا نیز وجود دارد؛ پس در صورت از بین رفتن جغرافیا در جهانی‌شدن، این مفاهیم نیز بی معنا می‌شوند (Knox, 1998: 358). جهانی‌شدن وحدت جغرافیایی را به دنبال ندارد. کشورهای گوناگون، نواحی و محلات به تقابل با فرایندهای عمومی بزرگ مقیاس تغییر می‌پذیرند تا به تولید فضایی کاملاً مخصوص (Haggett, 2001: 578). در عصر اطلاعات، جغرافیا موضوع بوده و موضوع بودن آن از بین نمی‌رود، حتی ممکن است اهمیت بیشتری نسبت به گذشته پیدا کند. مکانها و نواحی بدون شک تغییر می‌کنند، به دلیل پیامدهای بافت جدید جهانی که ناشی از عصر اطلاعات است. اما جغرافیا به چند دلیل زیر

همچنان موضوع بودن خود را حفظ می‌کند: «هزینه‌های حمل و نقل، تفاوتها در وجود منابع، انعطاف فرهنگهای محلی و میراث گذشته، اصول بنیادی سازمان فضا و امیال سرزمینی مردم». (Knox, 1998: 52).

گلوکالیزشن^۱ یا جهانی محلی شدن به همراه خویش تولید سرزمین را در مقیاس محلی به دنبال دارد. یان کلارک از همزیستی جهانی شدن و تجزیه در قرن آینده بحث می‌کند و تولید سرزمینهای جدید را در مقیاسهای محلی در عصر جهانی شدن محتمل می‌داند. کلاوس دادز نیز تجزیه یوگسلاوی سابق را ناشی از جهانی شدن اقتصادی می‌داند (Dodds, 2000).

به هر حال مقیاس زنده خواهد ماند و وظیفه تولید سرزمین را برعهده خواهد داشت. منطقه‌گرایی همان‌گونه که شولت می‌گوید آنتی‌تری بر جهانی شدن است که نتیجه آن ایجاد سرزمینها در مقیاس منطقه‌ای همانند اروپا می‌باشد: جهانی شدن دنیا را جهانی می‌کند در حالی که منطقه‌گرایی سیاره را تراشکاری می‌کند (Scholte, 2004). لازم به ذکر است حداقل به جهت نظری، منطقه‌گرایی متفاوت و حتی مغایر جهانی شدن است؛ زیرا جهانی شدن به همگن و مشابه سازی جامعه جهانی می‌اندیشد، در حالی که منطقه‌گرایی با توجه به تفاوتهای فرهنگی مناطق مختلف جهان شکل می‌گیرد (کریمی‌پور و کامران، ۱۳۸۱: ۴۳).

یکی از موارد دیگر مربوط به نابرابریها است. اگرچه طبق تعریف صندوق بین‌المللی پول، نابرابری به رغم جهانی شدن از بین خواهد رفت ولی واقعیت آن است که شکافهای درآمد و ثروت روز به روز بیشتر می‌شود و این عامل نیز بهانه‌ای در دست جغرافیادانان جهت تقابل با اندیشه جهان‌گرایان خواهد بود (IMF, 2000).

در ارتباط با جهانی شدن اقتصاد، واقعیت آن است که جغرافیا درگیر این روند است. در ابتدا اولین سؤال جغرافیا نسبت به اینکه نابرابری سطح رفاه در جهان وجود دارد، این است که در کجا رفاه و تغذیه مناسب وجود دارد و دیگر اینکه در کجا فقر و گرسنگی برضا سلطه‌گر است. پاسخ به این سؤال مشخص‌کننده مکان است که واقعاً با نقطه‌ای در فضا (موقعیت) مرتبط است. مجموعه‌ای از مکانها و موقعیتها نیز بیانگر ناحیه است. به هر حال وجود نابرابری فضایی حکایت از عدم پایان‌پذیر بودن مفاهیم جغرافیایی در عصر فضا است.

جهانی شدن برای از بین بردن جغرافیا و اشکال جغرافیایی در ابتدا باید کلیه موانع را

از میان بردارد، مسائلی که نه تنها به فیزیک طبیعت باز می‌گردد بلکه تا حدی به غریزه، فطرت، احساس و ذات انسان برمی‌گردد. حذف موانع جغرافیایی به‌واسطه این پدیده نوظهور در ابتدا تعامل با اصلی‌ترین مسأله غریزی- فرهنگی، یعنی قلمروسازی است (Kuby, 2004:1)، یعنی همچنان که که ما بیشتر و ارد عصر اطلاعات می‌شویم، جغرافیا در حال حرکت در جهت فهم جهانی است که بسیار پیچیده‌تر و متغیرتر از گذشته است. با چنین فهمی، ممکن است نه تنها - به تنوع و تکرر مردم جهان، یعنی مکانها ارج نهیم بلکه از روابط آنها با هم آشنا و آگاه شده و قادر به مشارکت مثبت در توسعه محلی، ملی و جهانی شویم (Knox, 1998: 15).

حکومتها در عصر جهانی شدن بازیگر اصلی روابط جهانی باقی خواهند ماند. آنان نه تنها سیاستهای کلان دنیا را تدوین می‌کنند (مثلاً گروه ۸) بلکه رفع تهدیدات جهانی همانند تروریسم، مافیای جهانی، قاچاق دارو، مهاجرت جهانی و حتی مشکلات محیط زیست را برعهده خواهند داشت که به کمک همکاری مجموعه حکومتها امکانپذیر خواهد بود. بعلاوه همکاری، حتی در عصر جهانی شدن، شواهد عینی حکایت از تلاش روزافزون حکومتها جهت مدیریت و سازماندهی فضا می‌کند. به رغم بحثهای زیاد در ارتباط با روند رو به جلوی جهانی شدن، وضعیت سرزمین و مرز در مناطق مختلف حتی در نقاطی که به جهان تند نیز معروفند حکایت از روند عکس و یا بازگشتی جهانی شدن می‌کند. نفتا مثال مناسبی از این امر است. مرزهای کانادا - ایالات متحده نیز شاهد مناسبی برای توان سازوکارهای قلمروسازی همانند حکومت جهت کنترل و مدیریت فضا در عصر جهانی شدن می‌باشد. مرزهای هوشمند، تکنولوژیهای مراقبت، ساخت دیوارهای چندلایه، نظامی شدن روزافزون مرز در مناطق شمالی ایالات متحده حکایت از عدم تطبیق واقعیت با ادعاهای جهان‌گرایان است. در حالی که این مرز در زمان جنگ سرد یکی از بازترین مرزها بود، ولی امروزه و پس از دو دهه از پایان جنگ سرد و ظهور و تقویت جهانی شدن، تقویت مرز و روند معکوس آن در عصر جهانی شدن مشاهده می‌شود. انگار جهانی شدن به‌طور دقیق به معنای تقویت مرز شده است. اکلسون در مورد مرزهای ایالات متحده می‌گوید:

مرزهای هوشمند یکی از ابتکارات جدید جهت تسهیل تجارت و در همان زمان کنترل و مراقبت از تروریستها، سلاحهای کشتار جمعی، داروهای قاچاق و مهاجران غیر قانونی بود. در حال حاضر این ابتکار باعث همکاری نزدیک آمریکا، مکزیک و کانادا برای مبارزه با تروریسم شده است. اگرچه مرزهای هوشمند مربوط به ورودیهای مرز است ولی این امر سبب مدیریت خوب نیز شده است (Ackleson, 2005)؛ یعنی در عصر جهانی شدن که تکنولوژی باعث شکوفا شدن آن شده، به‌کارگیری تکنولوژی جهت مراقبت و کنترل مرز مشاهده می‌شود. در این دنیای جهانی شده به‌همراه پیشرفت

تکنولوژی، ما نه تنها شاهد فرسوده شدن مرزها نیستیم، بلکه بر مبنای شواهد کنونی شاهد تقویت مرزها می‌باشیم.

مرزهای ایالات متحده قبل و پس از یازده سپتامبر حکایت از امری می‌کند که بیانگر عدم پایان سرزمین سازی می‌باشد. در حال حاضر ایالات متحده بسیار نگران مرزهای خود است؛ به طوری که در تمام طول تاریخ سابقه نداشته است و نیز به نظر می‌رسد اگر این نگرانی زیاده‌تر نشود، احتمالاً از بین نمی‌رود. دلیل ما بر این نگرانی روزافزون این است که به جای مرززدایی در عصر جهانی شدن، ما هم‌اکنون شاهد مرزسازی مجدد و تقویت مرز در یکی از بازترین مرزها در طول تاریخ (مرز کانادا و آمریکا) هستیم؛ یعنی در عصر جهانی شدن مرزهای کانادا و آمریکا روندی معکوس به خود گرفته است (Ackleson, 2003).

مسئله امنیت در عصر جهانی شدن ما را نیازمند بازنگری در رابطه با سرزمین می‌کند. اگرچه تهدیداتی همانند سوراخ شدن لایه ازن، تروریسم، مافیای جهانی، سلاحهای کشتار جمعی، قاچاق دارو و .. بحثهای امنیت جهانی را به وجود آورده است ولی مواردی همانند استراتژی دولتهای یاغی ایالات متحده، تلاش این حکومت در رابطه با کنترل تهدیدات جهانی به کمک فرایند واکنشی همانند تقویت مرزها (حتی مرزهای جنوبی مکزیک) عدم شرکت این حکومت در کنفرانس جهانی ما را وادار به شک در ارتباط با جهانی شدن می‌کند. اگرچه تهدیدات جهانی انکار نمی‌شود ولی پاسخها همیشه جهانی نیست. در مواردی حکومتها به صورت انفرادی پاسخ داده‌اند، در حالی که هدف اصلی حفظ تمامیت قلمرو سرزمینی، حفظ هویت ملی، دفاع از حاکمیت و تقویت توان حکومت بوده است.

جهانی شدن از دیدگاه جغرافیای سیاسی، این است که جهانی شدن به عنوان وارث سنت جهان وطنی فرض نشود؛ اندیشه در حال گسترش اروپا- آمریکا که تنوع بنیادین بشر را کم ارزش جلوه می‌دهد. (تیلور، واتس و جانسون، ۱۳۸۳، ص ۱۱۰)

این مسأله که چنین اتفاقاتی جهان "ما" را به «یک جهان» تبدیل می‌کند، قابل تردید است. حتی اگر مرزهای حکومت ملی در دهه‌های اخیر نفوذپذیرتر شده باشند، ارتباطات جمعی موجب از رده خارج شدن مرزبندیها یا موجب از میان رفتن کنترلهای تنظیمی و نظارتی حکومت ملی نشده است. برعکس، شواهدی زیاد در دست است که نخبگان حکومتی تلاش کرده‌اند تا قدرتشان را بر جریانها افزایش دهند (اسمیت، ۱۳۸۲: ۱۶۶).

۷- نتیجه‌گیری

در اینجا سعی شد تا نشان داده شود، آنچنان که برخی جهان‌گرایان همانند آپادوری، اوهمای و .. بیان کرده‌اند، سرزمین موضوع بودن خود را برای سالیان دور از دست

نمی‌دهد. از طرفی ما معتقد به عدم وجود جهانی شدن نیستیم بلکه بر مبنای رهیافت نو واقع‌گرایی و وجود شواهد عینی در جهان پیش روی به علایمی دست یافتیم که قواعدی سرزمینی برای سالیان دور را نشان می‌دهد. سرزمین، یکی از فاکتورهای اصلی زندگی اجتماعی برای قرن جهانی‌شدن خواهد بود و چیزی به نام مرگ سرزمین و پایان موضوع بودن آن وجود نخواهد داشت. وجود غریزه قلمروسازی، احساسات و عواطف تعلق به مکان، نیاز انسان به شناخت خویشتن، محدود بودن انسان در مکان حتی به رغم انفجار اطلاعات و غیره، جاودانگی عنصر سرزمین را بیان می‌کند. اگرچه ما قلم انکار بر فراسرزمینی شدن، فراملی شدن جریانها و فرایندها در عصر جهانی‌شدن نگذاشتیم ولی بیان کردیم که همراه و همزاد این‌گونه جریانها نیز نوعی بازسرزمینی شدن و سرزمینی بودن جهان آینده را مشاهده خواهیم کرد. به طور کلی می‌توان گفت که بر اساس دلایل واقع‌گرایانه و شواهد عینی گفته شده، سرزمین‌زدایی کامل زندگی اجتماعی بی‌معنا خواهد بود.

بعلاوه، سرزمین سازی در قرن بیست و یکم از دو ستون اساسی تشکیل شده است. از طرفی سرزمین زدایی جریانها وجود دارد و در برخی موارد و یا در قسمتهایی از تعاملات انسانها (که بیشتر به انقلاب ارتباطات دیجیتالیزه شدن و مجازی‌شدن جریانها مربوط می‌شود) اهمیت سرزمین کمرنگ می‌شود. ولی از طرف دیگر، باز سرزمین‌سازی که ستون دوم سرزمین سازی در قرن آینده است، نیز وجود و تداوم خواهد داشت. سرزمین و سرزمین‌سازی بخش جدایی‌ناپذیر فعالیت انسان و قسمت ماندگار رابطه انسان و محیط است. تلاش حکومت‌های توسعه یافته یا شمال در راستای تقویت مرزها و جلوگیری از مهاجرت (به رغم بحثهای فراوان در رابطه با از بین رفتن مرزها در عصر جهانی‌شدن) بیانگر این امر است. با توجه به سیال بودن مقیاس ما، این نتیجه استنباط می‌شود که در مقیاسهای محلی و منطقه‌ای سرزمین بازتولید خواهد شد، در مقیاس ملی سرزمین مفهومی نو خواهد یافت و موضوع بودن آن در گفتمان رسمی حکومت از بین نمی‌رود (همانند مرزهای هوشمند). در مقیاس جهانی نیز ما با سرزمین‌زدایی روبه‌رو خواهیم بود. داربستی از مجموعه این مقیاسها طبق تعریف لوفور^۱، فرایند سرزمین سازی را در قرن آینده تشکیل می‌دهد.

۸- قدرتدانی

مقاله حاضر مستخرج از طرح پژوهشی رساله دکتری تحت همین عنوان می‌باشد، لذا بدینوسله از دانشگاه تهران به خاطر حمایت‌های مالی قدرتدانی می‌شود.

۹- منابع

- ۱- اتوتایل، ژناروید، سیمون دالبی و پاول روتلج، (۱۳۸۰)، اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی.
- ۲- اسمیت، آنتونی دی، (۱۳۸۳)، ناسیونالیسم، نظریه، ایدئولوژی، ترجمه منصور انصاری، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- ۳- جانستون، آر.جی و پیتتر جی تیلور و مایکل جی واتس، (۱۳۸۳)، جغرافیاهای تحول جهانی، ترجمه نسرين نوریان، دوره عالی جنگ.
- ۴- درایسدل، الاسدیر و جرالداچ. بلیک، (۱۳۶۹)، جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ترجمه دره میرحیدر، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۵- دهخدا، علی اکبر، فرهنگ دهخدا، جلد هشتم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- سلیمی، حسین، (۱۳۸۴)، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن، تهران: سمت.
- ۷- شولت، جان آرت، (۱۳۸۳)، در منبع: بلیس و اسمیت، جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران.
- ۸- عمید، حسن، (۱۳۵۸)، فرهنگ فارسی عمید، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۹- کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۰)، عصراطلاعات: اقتصاد، جامعه، فرهنگ، تهران: طرح نو.
- ۱۰- کریمی پور، یدالله و حسن کامران، (۱۳۸۱)، جهانی‌شدن، منطقه‌گرایی و دولت‌ملتها، پژوهشهای جغرافیایی، شماره ۴۲.
- ۱۱- کلارک، یان، (۱۳۸۲)، جهانی‌شدن و نظریه روابط بین‌الملل، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۲- گل محمدی، احمد، (۱۳۸۳)، جهانی‌شدن فرهنگ و هویت، تهران: نشر نی.
- ۱۳- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۰)، امنیت و مسائل سرزمینی در خلیج فارس: جغرافیای سیاسی دریایی، تهران: وزارت امور خارجه.
- ۱۴- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۵- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- ۱۶- مویر، ریچارد، (۱۳۷۹)، دیدگاه‌های نو در جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ۱۷- میرحیدر، دره، (۱۳۷۷)، ژئوپلیتیک ارائه تعریفی جدید، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره پیاپی ۵۱.
- ۱۸- میرحیدر، دره، (۱۳۸۰)، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران: سمت.
- ۱۹- میرحیدر، دره، (۱۳۸۱)، هویت‌های فرهنگی و روند جهانی‌شدن، مشهد: همایش بین‌المللی رویکرد فرهنگی به جغرافیا، جغرافیا بستری برای گفتگوی تمدن‌ها، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

- ۲۰- میرحیدر، دره، (۱۳۸۴)، بررسی مفهوم Territoriality و تحول مفهوم آن از دیدگاه جغرافیای سیاسی، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال اول، شماره اول .
- ۲۱- هاگت، پیتر، (۱۳۷۶)، جغرافیای ترکیبی نو، جلد دوم، ترجمه شاپور گودرزی نژاد، تهران: سمت.
- ۲۲- هلد، دیوید و آنتونی مک گرو، (۱۳۸۲)، جهانی شدن و مخالفان آن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- 23- Ackleson, J., (2004), "Constructing Security on the U.S.–Mexico Border," *Political Geography*, 24(2).
- 24- Ackleson, J., (2005), "Fencing is Failure: Effective Border Control is not Achieved By Building More Fences," *Policy In Focus*, "Immigration", 14(2). Castles, M., 1997: *Power of Identity*. Oxford: Blackwell.
- 25- Dalby, S., (2005), "Critique and Contemporary Geopolitics," *Geopolitical Quarterly*, Vol.1, No.1.
- 26- Dodds, K., (2000), *Geopolitics in Changing World*, Prentice Hall, Pearson Avocation, Geis.ucla.edu/courses/ed253a/dk_globpm.htm.
- 27- Glassner, M.I., and Chuck Fahrer, (2004), *Political Geography*, Third Edition, New York John Wiley and Sons.
- 28- Glick-Schiller, N., (1995), "From Immigration to Transmigration," *Anthropological quarterly*, Vol. 68, No. 1.
- 29- Guehenno, J-M., (1995), *the End of the Nation-State*, University of Minnesota Press, Minneapolis, MN.
- 30- Haggett, P., (2001), *Geography A Global Syntheses*, Prentice Hall.
- 31- Harvey, D., (1989): *The Condition of Postmodernity*, Oxford: Blackwell.
- 32- Held, D. , et al. (1999), *Global Transformations: Politics, Economics and Culture*, Cambridge: Polity Press.
- 33- Held, D. , et al. (1999), *Globalizing world? IMF, 2000: www.imf.org/external/np/exf/ib/2000/041200.htm*.
- 34- Johnston, R., (2004), *Dictionary of Human Geography*, Oxford.
- 35- Knox, P., (1998), *Places and Regions in Global Context: Human Geography*, Prentice Hall.
- 36- Kuby, M., (2004), *Human Geography in Action*, NewYork John Wiley and Sons.
- 37- Mcgrew, A., (2000), *Power Shift*, in Held, G *lobalizing world?*
- 38- Ohme, (1995), *The End of the Nation State*, Harper Collins, London.
- 39- Ó Tuathail, G., (1996a), *Critical Geopolitics: The Politics of Writing Global Space* (Minneapolis, University of Minnesota Press).
- 40- Ó Tuathail, G., (1996 b), *At The End Of Geopolitics? Reflections on A Plural Problematic Century End*, www.toal.net/publication .
- 41- Ó Tuathail, G., (1998), *De- Territorialized Threats and Global Dangers: Geopolitics and Risk Society*. www.toal.net/publication.
- 42- Ó Tuathail, G., (1999), *Borderless Worlds? Problematizing Discourses of Deterritorialization*, www.toal.net/publication .
- 43- Scholte, J.A.,(2004), *Globalization and Governance : From Statism to Polycentrism*, CSGR Working Paper, No. 31/99 In: www.CSGR.Com.
- 44- Slater, D., (2004), *Post-Colonial and the geopolitics*, Blackwell Publishing.
- Taylor, P.J, (1993), *Political Geography: World Economy, Nation- state and locality*, 3rd end (Harlow Longman).
- 45- Youngs, G., (2001), *the Taylor Guide to Globalization, Political Geography*, 20.